



تئارشناسی
نقاد ادبی
ایدئوپوزیک



بیشی احمد خانی

در ایران معاصر
از انقلاب مشروطه
تا انقلاب ۵۷

تبارشناسی نقد ادبی ایدئولوژیک

پژوهشی پیرامون نقد ادبی ایدئولوژیک
در ایران معاصر



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

- برشناسه: ————— امن خانی، عیسی، ۱۳۵۹
عنوان و نام پدیدآور: ————— تبارشناسی نقد ادبی ایندولوژیک: پژوهش پیرامون نقد ادبی ایندولوژیک در ایران معاصر/عیسی امن خانی
مشخصات نشر: ————— تهران: نشر خاموش، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ————— ۶۴۴ص; رققی
شابک: ————— ۹۷۸-۵۲۲-۶۰۳۶-۸۲-۵
وضعیت فهرست نویسنده: —————
عنوان دیگر: تبارشناسی نقد ادبی ایندولوژیک
پژوهش پیرامون نقد ادبی ایندولوژیک در ایران معاصر، از مشروطه تا انقلاب (۵۷).
یادداشت: —————
کتابنامه: —————
موضع: ————— نقد ادبی -- ایران -- تاریخ -- قرن ۱۳ ق. - ۱۴ -
موضع: ————— Literary criticism -- Iran -- History -- 19 - 20th century*
موضع: ————— ادبیات فارسی -- قرن ۱۳ ق. - ۱۴ -- تاریخ و نقد
موضع: ————— Persian literature -- 19 - 20th century -- History and criticism
رده‌بندی کنگره: ————— P1R13322
رده‌بندی دیوبین: ————— ۸۰/۹
شماره کتابشناسی ملی: ————— ۵۷۴۴۹۹۰

تبارشناسی نقد ادبی ایدئولوژیک

پژوهشی پیرامون نقد ادبی ایدئولوژیک در ایران معاصر

عیسی امن‌خانی

عضو هیئت علمی دانشگاه گلستان



نشر طلبور



نام کتاب:	تبارشناسی نقد ادبی ایدنولوژیک
نویسنده:	پژوهشی پیرامون نقد ادبی ایدنولوژیک در ایران معاصر
ویراستار:	عیسی امن خانی
طرح جلد:	موسسه کنگینه (صدیقه جابری)
صفحه آرایی:	علی خفاجی
چاپ و صحافی:	مجید شمس الدین
چاپ / شمارگان:	دیجیتال نقطه
قیمت:	اول ۱۳۹۸ / ۳۰۰ نسخه
شابک:	شومیز ۱۲۰۰۰ تومان، گالینگور: ۱۳۵۰۰ تومان ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۶-۸۲-۵

تمامی حقوق این اثر برای نشر خاموش محفوظ است.

ارتباط با نشر خاموش: ۰۹۱۲۰۱۷۸۱۹۴۰ | ۰۹۱۳۱۷۸۱۹۲۰

www.khamooshpub.com | www.khamooshpubch | @khamooshpub

تهران، ولنجک، خیابان گلستان سوم، پلاک ۳، همکف

هه گونه کی برای، برداشت و اقتباس از قام با قسمی از این
اثر، منوط به اجازه کنی ناشری باشد.

مرکز پخش: پخش ققنوس، میدان انقلاب، خیابان منیری جاوید (اردبیلهشت)، بن بست میین، شماره ۴
تلفن: ۰۹۱۳۶۴۰۹۹۹ / ۰۹۱۴۰۸۶۴۰

مرکز پخش: پخش چشممه: بلوار دماوند، بعد از سه راه تهران پارس بلوار اتحاد، اتحاد ۱۱، پلاک ۸
تلفن: ۰۹۱۳۶۴۸۲۱ / ۰۹۱۴۴۸۰۸ / ۰۹۱۷۷۷۸۸۵۰۲

فروشگاه: کتابفروشی توس. خیابان انقلاب، نبش خیابان دانشگاه. پلاک ۱۷۸
تلفن: ۰۹۱۴۶۱۰۰۷

این کتاب ادای دینی است به دو دوست:

دکتر منا علی‌مددی

دکتر سجاد آیدنلو

فهرست

پیشگفتار	۱۲
خاستگاه نقد مدرن ایرانی	۱۹
لزموم تغییرتکیه‌گاه بحث	۲۷
تبارشناسی نقد	۳۱
نقد و چرایی ضرورت آن	۳۹
نقد و جهان داروینی	۴۸
داروین و نظریه تکامل	۵۱
نظریه تکامل داروین و گفتمان مدرن ایرانی	۵۵
جانورنامه محمدحسین انصاری کاشانی	۵۶
تکوین و تشریح میرزا آفخان کرمانی	۵۹
طالبوف و تبیین داروینی جهان	۶۲

نظام بازار / سرمایه‌داری	۶۶
نظام بازار / سرمایه‌داری و ایران مدرن	۷۳
میرزا ملک‌خان و رساله اصول ترقی	۷۵
فروغی و اصول ثروت ملل	۷۹
نتیجه و ماحصل بحث	۸۴
تبارشناسی نقد ادبی مدرن ایران	۸۷
تکمله: روش فکران مشروطه و ناآگاهی از خاستگاه نقد	۹۷
نقد ادبی و ایدئولوژی‌های معاصر	۱۰۵
تصلب ایدئولوژی در ایران	۱۱۳
لیرالیسم و سوسياليسم: بنیان‌های نقد ادبی عصر مشروطه	۱۲۲
مشروطه خواهی ایرانیان	۱۲۴
ایدئولوژی‌های عصر مشروطه	۱۳۰
منتقدان مشروطه و شاعران گذشته	۱۴۳
مولانا	۱۴۴
سعدی	۱۵۰
قآنی، سروش و	۱۵۷
نقد شعر گذشته و عناصر آن	۱۶۰
قافیه و وزن	۱۶۵
الفبای فارسی و نقد آن	۱۷۷
تصوف و عرفان	۱۹۱
ساختار شعر فارسی	۲۰۲
شیوه روایت‌گری گذشتگان	۲۱۴
زن و جایگاه اجتماعی او	۲۲۴

انقلاب ادبی یا تکامل ادبی	۲۳۰
نقد ادبی در خدمت استبداد منور	۲۴۹
شاعران و نویسندهای گذشته و منتقادان ناسیونالیست	۲۵۷
فردوسی خداوندگار شعر فارسی	۲۶۲
نوگرایی و نوگرایان	۲۷۷
زبان فارسی و کاستی‌های آن	۲۸۸
سره‌نویسی و تصفیه زبان فارسی:	۳۰۱
درست‌نویسی زبان فارسی	۳۱۹
توانمندسازی زبان	۳۲۶
نقد شعرو مولفه‌های آن	۳۳۱
محتوا یا فرم؟	۳۳۲
ساختار شعر	۳۳۹
قالب‌های شعری	۳۴۲
زن و جایگاه اجتماعی او	۳۴۶
تمکمله: تصحیح متون و نقد ادبی	۳۵۱
نقد ادبی ماتریالیستی: مارکسیسم و نقد ادبی	۳۶۳
مارکسیسم در ایران	۳۶۴
منتقادان مارکسیست و شاعران و نویسندهای	۳۷۵
فردوسی و شاهنامه او	۳۸۰
حافظ	۳۸۹
مولانا	۳۹۴
اخوان ثالث	۴۰۰
سیاوش کسرایی	۴۰۶

۴۱۳.....	صادق هدایت
۴۲۵.....	هنریک ایبسن
۴۳۲	برتولت برشت
۴۳۶	نوگرایی و تجدد ادبی
۴۴۷	درباره اثرادبی: خاستگاه و کارکرد آن
۴۴۸	خاستگاه اثرادبی
۴۵۳	کارکرد اثرادبی
۴۶۷	زبان فارسی و مسائل آن
۴۸۲	تصوف و عرفان
۴۹۴.....	مکتب‌های ادبی
۴۹۶.....	رئالیسم
۴۹۸	натورالیسم
۵۰۲	رئالیسم جادویی
۵۰۵	رمانتیسم
۵۰۹	اگزیستانسیالیسم
۵۱۲	زن و جایگاه اجتماعی او
۵۱۹	تممله: چریک‌ها و نقد ادبی
۵۲۴.....	شاعران و نویسندها و منتقدان چریک
۵۲۵.....	صادق هدایت
۵۲۷	جلال آل احمد
۵۳۰.....	نیما و نوگرایی او
۵۳۳	هنر دولتی و اداری
۵۳۸	ادبیات کودک
۵۴۱.....	غرب سیزبان و نقد ادبی

اصالت‌گرایی و ضرورت بازگشت به خویشتن.....	۵۴۲
مبانی فلسفی اصالت‌گرایی.....	۵۵۰
اصالت‌گرایان و شاعران و نویسنده‌گان معاصر.....	۵۵۶
صادق هدایت	۵۵۶
م. آزاد، آتشی و اقبال لاهوری	۵۶۱
ارول و پاسترناک	۵۶۵
اصالت‌گرایان و نوگرایی نیما	۵۷۰
الفبای فارسی و نقد آن	۵۷۶
زبان فارسی و مسائل آن.....	۵۸۲
مکتب‌های ادبی	۵۹۲
رئالیسم	۵۹۲
سورئالیسم	۵۹۷
غرب‌زدگی پژوهشگران ایرانی	۶۰۱
نقد غرب‌زدگی زنان	۶۰۶
کتاب‌نامه	۶۱۱

پیشگفتار

مسئله و پرسش اصلی پژوهش حاضر چرایی در هم تنیدگی نقد ادبی با ایدئولوژی در دوره معاصر است؛ امری که نتیجه آن سیطره ایدئولوژی ها بر نقد ادبی معاصر است. در اینکه بخش بزرگی از نقد ادبی معاصر ما ایدئولوژیک و ایدئولوژی زده است، تردیدی وجود ندارد واقعیتی است که انکار آن به راحتی امکان پذیر نیست. بسیاری از ناقدان بزرگ دوره معاصر چون احسان طبری یا خود ایدئولوگ هستند و نقد آنها نیز مبتنی بر ایدئولوژی شان است و یا اینکه حتی اگر خود وابسته به حزب یا ایدئولوژی مشخصی نباشند، دغدغه هایشان الهام گرفته از ایدئولوژی های رایج روزگارشان بوده؛ برای نمونه توجه و سوساس گونه بزرگانی چون علامه محمد قزوینی و سید حسن تقیزاده به مسئله زبان و نقد کاربرد نادرست آن از سوی روش فکران غرب زده آن روزگار را باید مغلوب سلطه ایدئولوژی ناسیونالیسم در ایران عصر پهلوی دانست.

جالب اینکه این مسئله بسیار مهم، یعنی ایدئولوژیک بودن نقد ادبی معاصر ایران با وجود آشکار بودن آن تاکنون مسئله محققان و پژوهشگران مانبوده و توجه آن‌ها را به خود جلب نکرده است. آن‌ها غالباً از کنار این واقعیت به‌گمان بسیاری مذموم، به راحتی گذشته‌اند و یا اینکه پیرامون آن، آن‌گونه که باید و شاید غور و عميق نکرده‌اند. نتیجه این غفلت و بی‌توجهی به نقد ایدئولوژیک تصویر محدود و مغلوتشی است که از نقد ادبی معاصر خود داریم. حقیقت این است که ما هنوز تصویر روشن و کاملی از تاریخ نقد ادبی معاصر و جریان‌های آن، که عمدتاً هم ایدئولوژیک هستند، در دست نداریم و نمی‌دانیم که چرا نقد ادبی ما این‌چنین به دامان ایدئولوژی‌ها پناه برده است و یا اینکه چرا دامان نقد ادبی معاصر ما (به‌گمان برخی) آلوده به لگه ایدئولوژی‌ها شده است. در پژوهش حاضر تلاش شده است به این مسئله و پرسش‌های متعدد دیگر درباره نقد ادبی معاصر و به‌ویژه نقد ادبی ایدئولوژیک پاسخ داده شود.

اینکه چرا نقد ادبی معاصر ایدئولوژیک است، پرسش یا مسئله محوری و بنیادین پژوهش حاضر است؛ اما تنها مسئله آن هم نیست. بررسی تحول و دگرگونی نقد ایدئولوژیک معاصر و چرایی این تحول و دگرگونی‌ها مسئله دیگری است که این پژوهش به دنبال ارائه پاسخی برای آن است. درنهایت اینکه پژوهش حاضر می‌کوشد نسبت میان دیدگاه‌های این منتقدان با ایدئولوژی آن‌ها را روشن کند؛ برای مثال روشن کند که چه ارتباط معناداری میان نقد قافیه‌اندیشی با جهان‌نگری لیبرالیستی منتقدانی چون آخوندزاده وجود دارد.

از آنجاکه بررسی اسناد و آثار انتقادی این دوره برای حل مسئله و پرسش بنیادین و محوری پژوهش حاضر به تنها یکی کافی و بسند نیست و جست‌وجود رمیان اوراق و آثار به جامانده نیز به روشن تر شدن مسئله و پرسش ما کمک چندانی نمی‌کند، پژوهش حاضر از جایی دیگر و با طرح

مسئله‌ای تئوریک اما لازم یعنی نسبت نقد مدرن و ایدئولوژی‌ها آغاز شده است. دلیل این امر نیز پیوند نقد مدرن با ایدئولوژی‌ها از همان لحظه آغازین است. نقد مدرن از بدو پیدایش خود با ایدئولوژی‌ها همزاد بوده و با آن پیوند داشته است؛ پیوندی که از ارتباط تنگاتنگ و ذاتی این دو خبرمی‌دهد. تفصیل این ارتباط در کتاب آمده است و نیازی به تکرار آن نیست؛ اما در اینجا و به طور خلاصه باید گفت که برخلاف نقد پیشامدرن، نقد در دوران معاصر با مفاهیمی چون بحران، زوال، انحطاط و مرگ همزاد است و این بحران‌ها، به ویژه بحران‌های مندرج در نظام‌های سیاسی و اقتصادی دوره معاصر (به ویژه نظام سرمایه‌داری) است که انسان معاصر را به نقد و نقادی واداشته است. انسان معاصر در برابر بحران‌های طبیعی و غیرطبیعی عصر خود، چاره‌ای جزانتخاب رویکرد انتقادی و نگاه نقادانه به جهان ندارد. بحران‌ها، انسان معاصر را به حرکت و رفتار نقادانه وامی دارند و چون این بحران‌ها به‌گونه‌ای مستمر و مدام در ذات جهان مدرن و نظام‌های سیاسی و اقتصادی آن جای گرفته‌اند، نقد در دوران معاصر همواره و همیشگی و گریزنای‌پذیر است. ایدئولوژی‌ها نیز پیش از هر چیز، نظام‌هایی فلسفی هستند که به انسان معاصر می‌آموزند چگونه براین بحران‌ها فائق آیند و آینده بهتری برای خود بسازند.

این مسئله در ایران معاصر (از اواسط قاجار به بعد) به خوبی نمایان است. بحران‌های به وجود آمده در این زمان، ایرانیان و نخبگان ایرانی را به نقد خویش واداشت. آن‌ها برای نقد گذشته خود و یافتن چرایی عقب‌ماندگی شان ناگزیر بوده‌اند از ایدئولوژی‌ها کمک بگیرند؛ زیرا تها این ایدئولوژی‌های معاصر بودند که توان پاسخ‌گویی به بحران‌ها و پرسش‌های آن‌ها را داشتند و می‌توانستند پرده از روی راز عقب‌ماندگی ایرانیان بردارند و به آن‌ها بگویند که کجا بوده‌اند، چرا دچار انحطاط و عقب‌ماندگی شده‌اند و راه رهایی از این انحطاط چیست. ناقدان این دوره از آخوندزاده گرفته تا

ذیبح بهروز و احسان طبری برای رهایی از عقب ماندگی و بحران‌های پیش روی ایران و ایرانیان، از ایدئولوژی‌های معاصر بهره‌ها برداشت و به گمان خود، نه تنها به واسطه آن‌ها به نقد تاریخ، فرهنگ و... پرداختند؛ بلکه راه رهایی را نیز نشان دادند. این منتقدان که به جز ایدئولوژی‌ها مبنای و معیاری برای نقد فرهنگ و ادبیات گذشته خود نداشتند، آن‌ها را سنگ محک خود قرار دادند و به نقد تمام ساحت‌های فرهنگ ایرانی، از سیاست گرفته تا ادبیات، پرداختند.

تنهای پس از روشن شدن نسبت نقد در دوره معاصر با ایدئولوژی‌هاست که دلیل سلطه ایدئولوژی بر نقد ادبی معاصر روشن می‌گردد و معلوم می‌شود که چرا نقد ادبی معاصر به عنوان شاخه‌ای از نقد مدرن، رنگ ایدئولوژی به خود گرفته است و چرا منتقدان این دوره با معیار قراردادن ایدئولوژی‌ها به نقد ادبیات گذشته و معاصر خود پرداخته‌اند. پس از این مرحله وارانه پاسخ به پرسش اصلی پژوهش حاضر آنچه باقی می‌ماند، دو کار دیگر اما به نسبت آسان تراست: اول، بررسی تحول و دگرگونی ایدئولوژی‌ها و به تبع آن تحول نقد ادبی ایدئولوژیک در دوره معاصر و دوم، نشان دادن ارتباط موجود میان دیدگاه‌ها و آرای انتقادی منتقدان این دوره و ایدئولوژی‌های حاکم بر ذهن و زبان آن‌ها. با این مقدمات، طرح و ساختار کلی کتاب این‌گونه خواهد بود که در فصل اول به نقد مدرن و خاستگاه آن خواهیم پرداخت و در فصل دوم از نسبت نقد مدرن و ایدئولوژی در ایران معاصر سخن خواهیم گفت و در فصل‌های بعدی تأثیرهای ایدئولوژی‌ها را بر نقد ادبی معاصر بررسی خواهیم کرد.

ذکرچند نکته به عنوان پایان بخش پیشگفتار لازم و ضروری است. الف) به دلیل تنوع گسترده موضوعاتی که منتقدان ایدئولوژیک معاصر پیرامون آن قلم زده‌اند، حجم کتاب حاضر باید به مراتب بیشتر از این می‌بود؛ اما به دلایلی بنا بر اختصار گذاشته شده است؛ بدین معنی که به جای بررسی تمام

موضوعات موردنوجه منتقدان معاصر تنها به موضوعاتی پرداخته شد که یا تمام منتقدان جریان‌های نقد ادبی معاصر به آن‌ها توجه کرده‌اند و یا اینکه آن موضوع برای یکی از جریان‌ها اولویت و اهمیت بسیار داشته است؛ برای مثال ازانجاکه موضوع زبان و یا اصلاح الفبای فارسی برای منتقدان تمام جریان‌های ایدئولوژیک معاصر اهمیت داشته است، موضوع مذکور در همه دوره‌ها بررسی و دیدگاه‌های منتقدان درباره آن بیان شده است. این کار دلیل دیگری نیز داشته است؛ انتخاب موضوع مشترک و بررسی دیدگاه‌های منتقدان هرجریان، به خوبی تفاوت دیدگاه‌های منتقدان ایدئولوژی زده معاصر را آینگی می‌کند؛ زیرا خواننده در پایان درمی‌یابد که چگونه تغییر ایدئولوژی‌ها به تغییر دیدگاه‌های انتقادی منتقدان معاصر انجامیده است.

(ب) منتقدان دوره معاصر را می‌توان ذیل دو گروه عمده قرار داد: اول آن‌هایی که از یک ایدئولوژی مشخص تبعیت می‌کنند و دوم کسانی که نگاهی التقاطی به ایدئولوژی‌ها دارند. درباره گروه اول دشواری چندانی وجود ندارد و تبیین نسبت موجود میان دیدگاه‌های آن‌ها با ایدئولوژی حاکم بر ذهن‌شان به آسانی امکان‌پذیر است، حال آنکه درباره گروه دوم کار به مراتب دشوارتر است و رویکرد التقاطی آن‌ها به ایدئولوژی‌های معاصر سبب شده است تا به ناچار برخی از آن‌ها در دوره جریان بررسی شوند چنان‌که احمد کسری و دیدگاه‌های انتقادی او، هم در جریان لبرال و هم در جریان ناسیونالیسم بررسی شده است. (پ) و در پایان اینکه این پژوهش به سرانجام نمی‌رسید اگر مساعدت ویاری دوستانی بزرگوار نمی‌بود؛ دکتر مریم عاملی رضایی با تشویق به مکتوب کردن دیدگاه‌هایم پیرامون نسبت نقد ادبی و ایدئولوژی‌های معاصر، سبب دلگرمی من برای ادامه کار بوده‌اند. دکتر مهدی محبتی و دکتر علیرضا ملایی‌تونی با نقد بخش‌های آغازین کتاب، بعضی از نواقص کتاب را نشان دادند. استاد بزرگوارم، دکتر محمدعلی اکبری، با بزرگواری همیشگی‌ای خود برخی از اسناد منحصر به‌فرد دوره معاصر را در اختیارم

قراردادند و ازاین طریق به غنا و اصالت کتاب افزودند. دکتر سجاد آیدنلو، دکتر داود عمارتی مقدم، دکتر هاشم صادقی و دوست بزرگوارم، سعید مهری، نیز با معرفی و تهیه برخی از اسناد و مقاله‌های انتقادی حق بزرگی برگردان من و این کتاب دارند. همسر بزرگوارم، دکتر منا علی مددی، در سخت‌ترین ایام نیز همراه و همدل من بود و با همراهی خود نقش مهمی در به سرانجام رسیدن این پژوهش داشت و در آخر از همکاران بسیار محترم نشر خاموش به ویژه از مدیر فرهیخته آن، جناب آقای مجید شمس الدین، سپاسگزارم که در این زمانه دشوار به لطف ایشان کتاب در کمترین زمان ممکن آماده انتشار شد.

گرگان، مهر ۱۳۹۸

خاستگاهِ نقد
مدرن ایرانی

آیا نقد در گذشته ما ایرانیان حضور داشته است؟ مدتی است که این پرسش و برخی از موضوعات مربوط به آن مانند موانع تحقیق و نهادینه شدن سنت نقد در ایران، به یکی از اصلی‌ترین پرسش‌ها و دغدغه‌های محققان و پژوهشگران حوزه علوم انسانی تبدیل شده است. پرسش‌هایی که با وجود پاسخ‌های متعدد و متفاوت هنوز پاسخ قطعی و همه‌پسندی به آن‌ها داده نشده است. برخی حضور نقد و سنت نقادی در گذشته را ناممکن و ایران پیشامشروعه (و حتی ایران پس از مشروطه) را قادر بسترهای لازم برای شکل‌گیری و شکوفایی نقد دانسته‌اند، حال آنکه برخی دیگر عقیده دارند حضور نقد و نقد ادبی در گذشته بدیهی بوده است و از تفاوت آن (садگی، ذوقی بودن ...) با نقد جدید سخن گفته‌اند. گروه اول که از غیاب نقد در گذشته سخن می‌گویند، برای اثبات ادعای خود دلایل متعددی را چون پیشینه سیاسی و فکری ایرانیان (استبدادی) برمی‌شمارند و استبداد تاریخی ایرانیان را اصلی‌ترین مانع تحقیق نقد و نقد ادبی معرفی می‌کنند؛ برای نمونه احمد سیف، استاد و پژوهشگر اقتصاد سیاسی، با برجسته کردن نقش ذهنیت و ساختار استبدادی ایرانیان

پیش (و حتی پس از مشروطه) امکان تحقیق نقد و سنت نقادی را دور از ذهن و تحقیق آن را در گرو برطرف کردن این مانع می‌داند. به باور او در ایران پیشامدرن نه نقدي وجود داشته است و نه سنت نقادی و بدتر آنکه ایرانیان با سنت نقادی و فرهنگ نقد نیز بیگانه بوده‌اند:

یکی از مختصات جامعه و فرهنگ استبدادی این است که نقد و نقادی را برنمی‌تابد و به همین دلیل نقد و نقادی در کنار بسیاری چیزهای دیگر در این چنین جامعه و فرهنگی بسیار بدروی و عقب مانده باقی می‌ماند. گذشته از تمام خواهی و یکه‌سالاری ذهنیت مستبد، واقعیت این است که یک ذهن و یا یک آدم مستبد براین گمان باطل است که هرگز اشتباه نمی‌کند و چون او هرگز اشتباه نمی‌کند؛ پس این نتیجه‌گیری عقب افتاده نیز درست است که منتقادان او باید اشتباه کنند و چون در عین حال این ادعای ناراست را هم دارد که او و فقط اوست که حقیقت دوستی دارد؛ پس همان استدلال و منطق بدروی را به کار می‌گیرد که از گسترش اشتباه، یعنی دیدگاه‌های منتقادان جلوگیری کند!

در نظر این دسته از محققان، پیش شرط تفکر انتقادی، دموکراسی است و تا زمانی که نظام سیاسی جامعه و مهم‌تر از آن ذهن تک‌تک افراد جامعه دموکراتیک نباشد، تفکر انتقادی نیز مجال ظهور پیدا نخواهد کرد. شاهد و گواه آن‌ها برای این ادعا، غرب و سنت نقادی در آن است. اگر غرب (و به ویژه یونان) مهد ناقدان بزرگی چون سocrates، افلاطون، کانت، هگل، مارکس و بسیاری دیگر بوده، به دلیل ذهنیت دموکراتیک مردمان این سرزمین بوده است و بس وازانجاكه فرهنگ حاکم بر ایران، فرهنگی غیر دموکراتیک و استبدادی بوده؛ پس به ناگزیر سنت نقادی در آن ریشه ندوانیده است:

چرا نقد ادبی در کشور ما نهادینه نشده است؟ چرا به ضرورت گنجاندن نقد ادبی در برنامه‌های درسی دانشگاهی پی نبرده‌ایم؟ چرا در ایران نقد ادبی به مفهوم راستین آن نداریم و وقتی سخن از نقد به میان آورده می‌شود، اغلب آن را با تحسین کردن فلان نویسنده یا مذمت و ایرادگرفتن از فلان شاعر اشتباه می‌گیریم؟ در

کتاب حاضر استدلال می‌شود که علت بنیادی نصوح نگرفتن نقد ادبی در کشور ما فقدان ذهنیت دموکراتیک است... شرط لازم برای نگرش نقادانه به حیات اجتماعی یا نفس خود، باورداشتن به دموکراسی است.^۱

غیاب یا حضور نقد در فرهنگ ایرانی برای اهل فلسفه و یا آنان که خود را بدان سلک وارد کرده‌اند، نیز مسئله قابل تأملی بوده است. آنان هم از غیاب نقد و سنت نقادی در ایران خبر داده و آن را با اصطلاحات خاص خویش تبیین کرده‌اند. از نظر این گروه نقد نه داوری و ارزیابی کردن، بلکه «فن رهایی از تجویز پذیری [از کلیسا، دولت و...] است، از طریق بازنديشی و بازکرداری»^۲ راه رهایی از این تجویز پذیری نیز چیزی جزپرسش و شجاعت اندیشه ورزی نیست.

کسانی که اندک آشنایی با فلسفه بهویژه فلسفه کانت و رساله معروف او در پاسخ به پرسش روشن‌نگری چیست؟ دارند، به راحتی می‌توانند حضور کانت و اندیشه‌های فلاسفه عصر روشنگری را در این تعریف بینند. کانت روشنگری و مدرنیته را خروج آدمی از نابالغی که نتیجه پذیرش قیومیت دیگران است، می‌دانست^۳ و راه رهایی نیازانظر کانت و دیگر فلاسفه آن عصر، شجاعت دانستن و اندیشه ورزی آدمیان بود؛ شجاعتی که بدون آن کنارهادن سلطه و انتقاد قیم‌های خودخوانده ناممکن به نظر می‌رسید. آشکار است که انسان پیشامدرن (چه انسان غربی و چه انسان شرقی) چنین شجاعتی نداشته است. برای انسان پیشامدرن اندیشه رهایی از قیم‌ها، کابوسی بزرگ و تیره بود که حتی تصور چنین چیزی جان آن‌ها را آزار می‌داد. ذهن انسان پیشامدرن همانند چنگکی بزرگ بود که همواره باید به چیزی یا قیمتی می‌آویخت، چنان‌که در جهان صوفیان، مریدان همواره به پیرخویش توجه داشتند و در مراحل سیروس‌لوک حتی برای یک آن، چشم

۱. نقد ادبی و دموکراسی، ص. ۹.

۲. پویایی نقد، ص. ۱۲.

۳. در پاسخ به پرسش روشن‌نگری چیست؟، ص. ۳۱.

از او بزمی داشتند و دامن شیخ و پیر خود را رها نمی کردند. اگر معنای نقد را با رهایی از انقیاد یا تجویز پذیری گره بزنیم، نتیجه به دست آمده چیزی جز غیاب نقد در جهان پیشامدرن انسان ایرانی نخواهد بود. اگرچه می توان در غرب و به ویژه در یونان عصر سقراط کسانی را نشان داد که انقیاد را برnmی تافتند؛ اما در شرق و به ویژه در ایران این امر نمونه های چندانی ندارد و روحیه حاکم بر جهان شرق و ایران، روحیه انقیاد پذیری و پیروی کردن است.

در مقابل این دیدگاه، دیدگاه کسانی قرار دارد که باور به غیاب نقد و رویکرد نقادی را در ایران پیشامدرن از اساس باوری نادرست می دانند. این گروه که به طور عمده ادیب هستند، ادعای غیاب نقد و سنت نقادی در ایران پیشامدرن را به نآگاهی یا نآشنایی طرفداران آن با فرهنگ و سنت گذشته ایرانیان نسبت می دهند، نه واقعیت ایران پیشامدرن. این گروه از محققان با چنین باوری به سراغ متون کهن رفته اند و کوشیده اند معیارهای گذشتگان در نقد آثار ادبی را استخراج و تدوین کنند؛ برای نمونه نویسنده کتاب نقد ادبی در سبک هندی، پس از ارائه شواهدی از آثار این دوره که حکایت از آشنایی و دلбستگی شاعران و نقادان این عصر به نقد و نقادی دارد، از قدمت نقد در ایران و همزادبودن آن با آفرینش ادبی سخن می گوید. از نظر او در ایران پیشامدرن نیز نقد و سنت نقادی وجود داشته است، با این تفاوت که در مقایسه با نظام های نقادی امروز حالت جنینی یا کودکی دارد:

مسلمان بعد از سروده شدن نخستین شعر داوری درباره آن آغاز شده است؛ یعنی نقد از دیرباز در کنار آفرینش ادبی حضور داشته و از آن روزتا امروز تحول و تکامل شگرفی را پست سرگذشته است... نقدهای آغازین ساده، احساسی، فاقد استدلال و مبتنی بر ذوق و شهود است. گزارشی است از ادراک زیبایی به طریقه وجودی و شهودی و احساسی است کلی و شخصی از یک مخاطب ورزیده و دارای شامه زیبایی شناسانه قوی... اما در قرن نوزده و بیست، شناخت و ارزیابی ادبیات با روش های تجربی و مبتنی بر منطق و استدلال پای در میان گذاشت، دیگر نقد گزارش عاطفی از پسند

و یا عدم پسند منتقدان نبود؛ بلکه منتقدان به برسی ارزش‌های صوری، ساختاری و پژوهش‌های ارتباط‌شناختی، نقش‌شناختی و معرفت‌شناختی در متون ادبی روی آوردند و روزبه روزبه روش‌ها و شیوه‌های علمی تر و منطقی‌تری در نقد ادبی به وجود آمد.^۱

برخی از این افراد با خروج از حالت تدافعی، گامی پیش‌تر نهاده‌اند و با طرح پرسش‌هایی از انکارکنندگان حضور نقد در گذشته، آنان را به گفت‌وگو فراخوانده‌اند. این پرسش‌ها که کارکرد اصلی شان نشان دادن پیچیدگی فوق العاده مسئله نقد و نقادی در ایران است، تقابل‌های ساده و نادرستی چون حضور نقد / غیاب نقد، غرب / شرق و... را فرومی‌ریزنند و زوایای کمتر دیده شده‌ای از آن مسئله را پیش روی محقق قرار می‌دهند. اصلی‌ترین این نوع پرسش‌ها این است که: در غیاب نقد و سنت انتقادی، ایرانیان چگونه توانسته‌اند میان آثار فراوانی داوری کنند که در تاریخ هزارساله ادب فارسی خلق شده‌اند؟ به تعبیری دیگر: «اگر ادبیات کلاسیک فارسی در کل فاقد موازین سنجشی خاص خود بوده است، کلیت این ادب نسبتاً دیگر با برچه معیاری تا دوره بازگشت، آثار سنت و نادرست را طرد و باطل می‌ساخته است و برآثار ناب و ممتاز مهر تأیید و تثبیت می‌زده است؟»^۲. ایران سرزمینی است که در آن انبوهی از غزل‌سرایان پای به هستی نهاده و غزل سروده‌اند؛ اما با وجود انبوه شاعران غزل سرا، ایرانیان در تمییز و داوری دچار اشتباہ نشده‌اند و هر شاعر غزل سرایی را در جایگاه خود قرارداده‌اند؛ برای مثال سعدی و حافظ را در صدر نهاده‌اند و خواجه و سلمان را با اینکه غزل‌شان بسیار به غزل سعدی و حافظ نزدیک است، در ذیل آن‌ها نشانده‌اند. اگر هیچ نظام و معیاری نبود چگونه ایرانیان و ناقدان گذشته غزل سعدی را بر غزل همام رجحان نهاده‌اند؟

۱. نقد ادبی در سبک هندی، ص ۱۹.

۲. از معنا ناتا صورت، ص ۴۶.

آنچه مشخص است دیدگاه‌های ارائه شده بدون ضعف یا تناقض نیست و می‌توان در رد آن‌ها استدلال‌هایی آورد یا شواهد متعددی علیه آن ارائه کرد؛ برای مثال در نقد دیدگاه کسانی که به غیاب نقد و سنت نقادی در گذشته حکم داده‌اند، می‌توان گفت که نقد در گذشته حضور داشته است. دلیل این ادعا نیز بسیار روش و بدیهی است؛ واژه یا اصطلاح نقد در گذشته کاربرد داشته است (برای مثال عنوان کتاب قدامه بن جعفر نقد شعر است) و این خود گویای آن است که گذشتگان با این واژه آشنایی داشته‌اند (اینجا صحبت از نهادینه شدن نقد نیست؛ بلکه وجود واژه یا اصطلاح نقد است). این دو با یکدیگر تفاوت دارند) از سیاق سخن گذشتگان چنین فهمیده می‌شود که آنان نقد را به عنوان یکی از فنون ادبی می‌دانستند. شمس قیس در مقدمه‌المعجم خود هنگام ذکر سبب تألیف کتاب، از فن نقد و اختصاص بخشی از کتاب خود به این علم خبر می‌دهد:

از من در شهرم رو... در این فن [معايير شعر] التماس موamerه‌ای کرد
تا غور معرفت من در شرح غوامض آن بشناسد و اقتراح تصنیفی
نمود تا اندازه شاومن در مضمون تفصی از مضایق آن بداند و من
چون در فحوای کلام او بوبی امتحانی شنودم... اسعاف ملتمنس او
را لازم شمردم و اجابت دعوتش واجب دانست و علی الفور دیباچه
تألیفی در علم عروض و قوافي و فن نقد اشعار تازی و پارسي آغاز
نهادم و نقوش تقسیم و تبویب آن را نینگ زدم.^۱

همچنین علیه کسانی که استبداد ایرانیان را دلیل اصلی غیاب نقد در ایران پیش‌امدرن می‌دانند، باید گفت که استبداد دلیل تامه نهادینه نشدن نقد و نقادی نیست. این تصور و باور که استبداد سبب بسته شدن باب نقد و غیاب آن از زندگی انسان می‌شود؛ اگرچه در ظاهر باور و تصوری قانع‌کننده به نظر می‌آید؛ اما همواره شواهد تاریخی آن را تأیید نمی‌کند. سخنی گزارف نخواهد بود اگر بگوییم که لازم و ملزم (یا علت و معلول) دانستن این دو با واقعیت‌های تاریخی همخوانی ندارد. برای اثبات این سخن می‌توان

شواهد متعددی مانند رساله قانون محمدشفیع قزوینی ارائه کرد. این رسالت انتقادی پس از فراخوان امیرکبیر نوشته شده است. درباره شخصیت امیرکبیر داوری های متعدد و گاه متناقضی دیده می شود؛ برخی اورا فردی تجدد خواه دانسته اند که خیال کنسطیطوسیون داشت، حال آنکه برخی دیگر امیر را فردی با منش استبدادی تصور کرده اند؛ فردی که اصلاحاتش نیز نتها درجهت بازسازی و احیای استبداد بوده است^۱.

اسناد تاریخی نیز رفتار و سلوک مستبدانه امیرکبیر را تأیید می کنند. بر اساس این اسناد رفتار او تفاوت چندانی با سایر شاهان مستبد ایرانی چون شاه عباس ندارد. همان گونه که شاه عباس خاطیان را به دلیل کمترین جرمی به سختی می کشت، امیرکبیر هم از سخت کشی روگردن نبود و به اندک جرمی شکم می درانید^۲؛ بالاین حال این صدراعظم مستبد بسیار به منتقدان احترام می گذاشت و به آنان پاداش می بخشید. امیرکبیر در اعلامیه ای از عموم مردم می خواهد که انتقادهای خود را بنویسند و برای او بفرستند. رساله قانون محمدشفیع قزوینی که یکی از شناخته شده ترین رساله های انتقادی آن دوره است، در پاسخ این اعلامیه تألیف می شود و جالب اینکه به اعتراف نویسنده نه تنها شکم نویسنده را به دلیل نوشتن رساله ای انتقادی پاره نمی کنند؛ بلکه قدر و مرتبه اش بالاتر هم می رود و از طرف امیرکبیر مورد اتفاقات واقع می شود.

۱. جلال توکلیان درباره خصلت استبدادی امیرکبیر آورده است: «می توان مدعی بود که در رویکرد امیرکبیر... هیچ توجهی به بخش اصلی مدنیت زیاسیون، یعنی توجه به مبادی و روح جهان جدید وجود نداشت. در مرحله دوم هم که تنظیمات حکومتی و قانونی بود نه تنها امیرکبیر حرکت اصلاحی ای انجام نداد؛ بلکه تمامی اقداماتش در جهتی مخالف با چنین تنظیماتی بود. اصلاحات سیاسی اورا در این عبارت می توان خلاصه کرد: افزایش و انباشت قدرت سیاسی و متمرکز کردن و منحصر کردن آن در دست شاه... در واقع نگرش امیرکبیر به ماهیت قدرت نگرشی کاملاً سنتی بود. در نگرش سنتی، مالکیت مطلق و انحصاری در دست پادشاه یا فرمانرو است و او مانند پدری مهربان امور عیت همیشه نابالغ را تمثیل می کند و فرامین او تنظیم کننده امور زندگی است» (ر.ک: نخبگان ایرانی در دوره گذار، ص ۱۹).

۲. پیش درآمدی بر استبداد سالاری در ایران، ص ۳۶.

در عمل نیز (البته به گفته خود نویسنده) آن انتقادها به کارگرفته می‌شود.^۱ درنهایت اینکه اگرچه رویکرد تکاملی به نقد می‌تواند در موقعی گرهگشا باشد؛ اما با این رویکرود نمی‌توان به همه مسائل پاسخ داد. درست است که به کمک رویکرد ذکرشده می‌توان نشان داد که چگونه نقد از شکل ساده و ابتدایی خود به دانشی پیچیده واستدلالی تبدیل شده است؛ اما نمی‌توان به پرسش‌هایی چون: چرا نقد در روزگار معاصر به ارزش انکارناپذیری مبدل شد؟ پاسخ گفت. به تعبیری دیگر رویکرد تکاملی بیشتر به کاربیان مسیر نقد از سادگی به پیچیدگی می‌آید تا بیان چرایی هنجارشدنگی آن در دوره معاصر.

لزوم تغییر تکیه‌گاه بحث

قصد این نوشته به هیچ عنوان داوری میان این دو دیدگاه نیست. هم آنان که استبداد را مانع نهاده شدن سنت نقد یا نقادی می‌دانند، سخن‌شان دور از حقیقت نیست وهم آنان که از حضور نقد (هرچند به شکل جنینی و ابتدایی اش) در فرهنگ گذشته ایرانیان خبر می‌دهند، سخن نادرستی بر زبان نمی‌رانند. نه حضور نقد را می‌توان انکار کرد و نه می‌توان از رواج آن در گذشته با قاطعیت سخن گفت. برای رهایی از این بن‌بست باید تکیه‌گاه مسئله را جابه‌جا کرد و به جای تأکید بر حضور یا غیاب نقد بر ضرورت یا عدم ضرورت نقد توجه کرد؛ زیرا در مقایسه با ضرورت، حضور یا غیاب حالتی عرضی و ثانوی دارد. غیاب نقد یا تُنک‌مایگی آن در گذشته تنها به دلیل غیرضروری بودن آن

۱. برای نقض رابطه ناگزیر دموکراسی و نقد نیز می‌توان شواهدی ارائه کرد. در جایگاه بالای پوپر دراندیشه سیاسی معاصر کمتر کسی تردید دارد. او یکی از شناخته شده‌ترین مدافعان دموکراسی و یکی از اصلی‌ترین نظریسن‌های جامعه باز بود تا آنچاکه بسیاری کتابش، جامعه باز و دشمنان او را مانیفست دموکراسی و جامعه باز می‌دانند. با این همه به روایت شاگردانش، پوپر به شدت انتقادناپذیر بود و هیچ انتقادی را برینمی‌تافت و به همین دلیل داشتجویانش به طعنه کتاب اورا «جامعه باز به قلم یکی از دشمنانش» می‌نامیدند.

بوده است، همچنان که حضور آن در دنیای معاصر نیز از اهمیت آن نشست گرفته است (در ادامه به این مسئله خواهیم پرداخت).

چنان‌که پیش‌تر نیز گفته شد، برای رسیدن به نتایج بهتر باید تکیه‌گاه‌های بحث را تغییر داد و از زاویه دیگر و با رویکردی دیگر به مسئله نگریست؛ برای مثال نباید فرهنگ نقد را فقط به نقد کردن و نقادی محدود کرد. ازانجاکه نقد رابطه دوسویه ناقد و نقدپذیر است، نهادینه شدن آن تنها محدود به رواج نقادی نیست؛ بلکه پذیرش نقد و نقدپذیری نیز اهمیتی اساسی دارد. حتی می‌توان ادعا کرد که اگر نقد در فرهنگ ایران پیشامدرن نهادینه نشده است، به دلیل غیاب سویه دیگر آن یعنی مخاطبانی است که نقدپذیر بوده‌اند. ما در گذشته سنت انتقادی ریشه‌داری نداشته‌ایم، تنها به این دلیل که فرهنگ پذیرش نقد وجود نداشته است و وقتی که فرهنگ انتقادپذیری وجود ندارد، عاقلانه‌ترین کار تن‌زن و امتناع از نقد و نقادی است. در این شرایط اگر نقدی هم دیده می‌شود، از سر اکراه و ترس از پایان کار است. نمونه این مسئله را می‌توان در تاریخ بیهقی مشاهده کرد؛ جایی که سلطان مسعود به تحریض عراقی دیر قصد رفتن به گرگان، ساری و آمل را دارد. قصد مسعود از این سفر ترسانیدن ساکنان این مناطق و گرفتن خراج دو ساله از آن‌ها بود. نه تنها خواجه احمد عبد‌الصمد وزیر بهناچار می‌گوید: «صواب آن باشد که رأی عالی بینند»؛ بلکه دیگر بزرگان اداری و لشکری نیز در مقابل نظر پادشاه سخنی نمی‌گویند: «وبونصر [مشکان هم] دم نزد». این در حالی است که در صحبتی که در خفا بین بونصر مشکان و وزیر رد و بدل می‌شود، معلوم است که سران مملکت کاملاً با این سفر مخالف هستند و از تصمیمی که پادشاه گرفته است، به شدت ابراز نگرانی می‌کنند. خواجه احمد عبد‌الصمد وزیر، بونصر را خطاب قرار می‌دهد که: «عراقي در سر اين مرد [سلطان مسعود] پيچide است و استوار نهاده به سرخس و اينجا به نيشابور هر روز می‌پروراند و

شیرین می‌کند و ببینی که از اینجا چه شکافد و چه بینم...»^۱ بالاخره وقتی کاسهٔ صبروزیر از استبداد پادشاه لبریزمی شود، زبان به انتقاد می‌گشاید و نامه‌ای به شاه می‌نویسد و مخالفت خود را با این سفراعلام می‌کند. اما آنچه در این داستان اهمیت دارد، این است که اولاً، وزیر بزرگی چون خواجه‌احمد عبدالصمد هم تا جای ممکن مخالفت و انتقاد خود را از شاه علی نمی‌کند و ثانیاً، اگر او مخالفت (دیدگاه انتقادی) خویش را آشکار می‌کند، دلیل آن ترس از پایان ماجرا و متهمن شدن است. خواجه‌احمد عبدالصمد وزیر در گفت‌وگویی با بونصر مشکان، دلیل نگارش این نامه انتقادی را هم این می‌داند که:

آنچه بر من است بکنم تا فردا روز که از این رفتن بشیمان شود، والله که شود و به طمع محال واستبداد در این کار پیچیده است، نتواند گفت که کسی نبود که ما را باز نمودی خطوا ناصوابی این رفتن. و بر دست تو از آن می‌خواهم تا تو گواه من باشی. دانم که سخت ناخوشش آید و مرا متهمن می‌دارد، متهمن تر گردم و سقط گوید؛ اما روا دارم و به هیچ حال نصیحت بازنگیرم.^۲

اهمیت این مسئله، توجه به غیاب فرهنگ نقدپذیری، به این دلیل است که با نبود آن حضور انبوهی از منتقدان هم سودی ندارد، چنان‌که در تاریخ ما حضور ناقدانی چون حافظ، عبید و... هیچ ثمری نداشته است؛ وقتی گوش شنوازی نیست، از فریاد هم کاری بر نمی‌آید.

تکیه‌گاه دوم که باید تغییر داده شود، توجه به ضرورت نقد است، نه حضور آن. چنان‌که پیش‌تر نیز گفته شد، مسئله اصلی درباره نقد نه حضور یا غیاب آن بلکه ضرورت و احساس نیاز به آن است (حضور یا غیاب نقد را باید امری عرضی و ثانوی دانست). بدین ترتیب باید پرسش و مسئله اصلی ما این باشد که: چرا گذشتگان مانقد را بر نمی‌تابیدند، حال آنکه در دوره معاصر، نقدپذیری به یک ارزش تبدیل شده است؟ انعکاس این بی‌توجهی

۱. همان، ص ۶۷۱.

۲. همان، ص ۶۷۱.

به نقد در نزد گذشتگان را می‌توان در مقدمه کتاب *تقد الشعر قدامه بن جعفر* دید. قدامه اعتراف می‌کند که تازمان تألیف کتاب او، توجهی به نقد نشده و کتابی نیز درباره نقد وجود نداشته است، درحالی که علوم دیگر ادبی چون عروض و قافیه و... تقریباً به حد کمال رسیده بودند. ابوالفرح قدامه بن جعفر می‌گوید:

دانش شعر چند بخش است. بخشی از آن به علم عروض و وزن شعرو بخشی از آن به قافیه و پایان بیت‌ها و بخشی از آن به نوادر و واژگان و بخشی به معنی‌ها و هدف‌های آن و بخشی دیگر به شناخت نیک و بد آن مربوط است. سیاری از مردم درباره بخش نخستین و آنچه در پی آن است تا بخش چهارم با عنایتی کامل به نگارش کتاب‌هایی پرداخته، در مسئله عروض و وزن‌های شعر و نیز در مسئله قافیه و پایان بیت‌ها در نوادر و نحو شعرو در باب معناهای آن و آنچه شاعر قصد آن دارد، به کمال سخن رانده اند و نیافتم کسی را که در نقد شعرو تمییز شعر نیک از بد کتابی نوشته باشد.^۱

در روزگار ما این بی‌توجهی گذشتگان به نقد، امری غریب و غیرمنطقی است و برخلاف گذشته زبان نقد تنها زبانی است که در این روزگار هنجار شمرده می‌شود. برنامه‌های تلویزیونی از بینندگان خود می‌خواهند تا انتقادهایشان را برای سازندگان برنامه از طریق پیامک و... ارسال کنند و پژوهشگران و محققان در مقدمه کتاب از خوانندگان خود می‌خواهند که دیدگاه‌های انتقادی خویش را با نویسنده (بیشتر از طریق ایمیل) در میان بگذارند. آن‌ها حتی حاضرند بر دستان ناقدان خود بوسه زنند و... اما چرا نقد در زمان ما امری بدیهی شده است؟ امری تا به حدی بدیهی که دیگر هیچ کسی به آن نمی‌پردازد و به راحتی از کنار آن می‌گذرد و آن را نادیده می‌گیرد؟ به راستی بداهت نقد از کجاست؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها جدای از تکیه‌گاه بحث، باید رویکرد و روش تازه‌ای را انتخاب کرد؛ برای

مثال روش تبارشناسی این امکان را به ما می‌دهد که برای پرسش‌های مذکور، پاسخ‌های تازه‌ای ارائه کنیم و به همین دلیل نیز در پژوهش حاضرتلاش شده است تا با کاربست رویکردی تبارشناسانه نشان داده شود که چرانقد (و به ویژه نقدپذیری و پذیرش انتقاد) در دوره معاصر و از همان آغازین روزهای تجددگرایی ماتبدیل به امر هنجاری شده است؟ کدام گفتمان، نقد را به عنوان زبان هنجار خود برگزیده و زبان هجو و مرح را طرد کرده است؟ برای ارائه پاسخی به این پرسش‌ها، پیش از هر کار باید لحظه گسست را یافت و شناسایی کرد؛ لحظه‌ای که پس از آن نقد و پذیرش آن تبدیل به هنجار می‌شود و بداهت می‌یابد.

تبارشناسی نقد

چنان‌که پیش‌تر نیز گفته شد، برای رسیدن به نتایجی تازه از یک سو باید تکیه‌گاه مسئله را از نقد و نقادی به قطب دیگر آن، یعنی نقدپذیری تغییر داد و از سوی دیگر به جای تأمل در باره امکان یا امتناع نقد، بر ضرورت و یا عدم ضرورت آن در گذشته تأکید کرد. رسیدن به چنین هدفی نیز چنان‌که گفته شد، تنها با نگاهی تازه (برای مثال تبارشناسانه) ممکن خواهد بود. اولین قدم نیز مشخص کردن لحظه‌ای است که نقدپذیری به عنوان کرداری هنجار دانسته شده است. برای مشخص کردن چنین لحظه‌ای باید تاریخ ایران را از روزگاران آغازین آن (حدائق از آغاز دوران اسلامی) بررسی کرد و تا لحظه گسست پیش آمد. بررسی متون دوران آغازین نشانگر آن است که نه تنها نقد و نقدپذیری در این دوران حضور ندارد؛ بلکه حتی به دوری از آن توصیه می‌شود؛ برای مثال مؤلف قابوس‌نامه که کتاب او را یکی از اولین متون تعلیمی زبان فارسی در دوران اسلامی دانسته‌اند، به فرزند خود توصیه می‌کند که جز بزم راد خداوند خود سخنی نگوید:

اگر اتفاق افتاد که از جمله حاشیه باشی و به خدمت پادشاه پیوندی، هر چند که پادشاه تورا به خود نزدیک کند، توبdan غره